

# زین الدین اسعد نسوی حکیم و شاعر گمنام سده هفتم هجری

۲۳-۳۸



**چکیده:** حکیم زین الدین اسعد نسوی، در سده هفتم هجری می‌زیسته و از یاران و همراهان حکیم نامدار ایرانی خواجه افضل الدین کاشانی بوده است. متأسفانه تذکرها و منابع رجالی یا در مورد او سکوت کرده‌اند، یا آنچه آورده‌اند، مشتمل بر لفاظی و کلیات است و هیچ اطلاعی از دوران حیات او به دست نمی‌دهند. نام این حکیم نخستین بار در مصنفات افضل با احترام بسیار آمده است. در سفاین ادبی، اشعاری به نام او دیده می‌شود که ارتباط او را با افضل کاشانی به خوبی نشان می‌دهد. تنها قصیده او که به دست ما رسیده، تقریر منظوم مباحث رساله مدارج الکمال افضل است. برخی از رباعیات منسوب به زین نسوی به نام حکیم عمر خیام، سنایی غزنوی و افضل کاشانی نیز شهرت دارد. در مقاله حاضر، اطلاعاتی که در مورد زندگی او به جا مانده است، به همراه اشعار گرد آمده از سفاین و مجموعه‌های خطی، عرضه می‌گردد.

**کلید واژه:** زین الدین اسعد نسوی، افضل الدین کاشانی، شعری فارسی در قرن هفتم، رباعیات سرگردان

**Zainuddin As'ad Nasavi;  
An Unknown Sage and Poet of the 7th Century**  
Seyed Ali Mirafazli

**Abstract:** Hakim Zainuddin Asad Nasavi lived in the 7th century of Hijri and was one of the friends and companions of the famous Iranian Hakim Khaja Afzaluddin Kashani. Unfortunately, the biographies and books of Rejal have either remained silent about him, or what they have provided is too general and does not provide any detailed information about his life. The name of this sage is mentioned for the first time in the works of Afzal with great respect. In literary collections, there are poems named after him, which show his connection with Afzal Kashani. The only poem of his that is available today is the poetic expression of Afzal's treatise named Madaraj al-Kamal. Some of the quatrains attributed to Zain-e-Nasavi are also known as the works of Hakim Omar Khayyam, Sanai Ghaznavi and Afzal Kashani. In this article, the information that has been left about his life is presented along with the poems collected from collections and manuscripts.

**Keywords:** Zain al-Din As'ad Nasvi, Afzal al-Din Kashani, Persian poetry in the 7th century, wandering quatrains

زین الدین اسعد نسوی از حکما و شاعران گمنام ایرانی است که به احتمال بسیار در اواخر قرن ششم و نیمه اول قرن هفتم هجری می زیسته است. در مصتفات افضل الدین کاشانی، گفتار کوتاهی از «سخنان خواجه زین الدین قدس الله روحه در جواب نوشته مرحوم قاضی صفی» نقل شده است. در ورقی بعد، پاسخ مکتوب «سلطان الحکماء زین الدین النسوی» به پرسش قاضی رکن الدین صفی بیدگلی آمده است. ذیل این دو یادداشت، مرحوم مینوی یا مهدوی نوشته است: «لابد اینها ارتباطی با افضل الدین داشته است که در مجموعه های آثار خامه او درج کرده اند». بنده هم مدت ها در ذهنم در مورد ارتباط این دو یادداشت با افضل کاشانی سؤال ایجاد شده بود و جواب روشنی برای آن نمی یافتم. عزالدین عبدالعزیز کاشانی چند بیت از اشعار او را در سفینه ادبی روضه الناظر و نزهة الخاطر نقل کرده است. بنابراین، نام نسوی در محافل علمی و ادبی کاشان مطرح بوده است. با این حال، چند و چون ارتباط او با افضل الدین کاشی همچنان در پرده ابهام بود.

چندین ماه پیش دوست گرانقدرم احسان آسایش تصویر یک برگ از دستنویس شماره ۳۸۶۹ کتابخانه فاتح استانبول را برایم فرستاد. این دستنویس، نسخه ای ارزنده از دیوان متنبی است و در هوامش آن، منتخبی از شرح واحدی نیشابوری (د. ۴۶۸ ق) درج شده است. کاتب نسخه، احمد بن احمد بن عطا ملقب به جلال ابن دلال بخاری است. وی اصل دیوان را در ماه صفر، و هوامش آن را در جمادی الآخر ۶۶۳ قمری کتابت کرده است. بعد از متن اصلی نسخه، به خطی غیر از خط کاتب، گویا در همان حدود و حوالی، با قلمی جلی سه رباعی از «قطب المحققین خواجه زین الدین اسعد نسوی» کتابت شده است.

### فی رباعی قطب المحققین خواجه زین الدین اسعد نسوی راست

چون نور خرداً قبله ایمان تو شد دیو و ملک و پری به فرمان تو شد  
تو دیده دل روشن و بینا کن و بس چندان که نظر کنی همه آن تو شد

### وایضاً له

بایار دمی گر بنشین ای دل بر جان غم او را بگزینی ای دل  
شادی تو چون از رخ خویش باشد پس از دگری چگونه بینی ای دل

### وایضاً له

سرگشته ز تو عقل بسی خواهد بود بی آنکه به تو دست رسی خواهد بود

(۱) مصنفات افضل الدین کاشانی، ۶۶۶-۶۶۸

(۲) در اصل: نور خرد

زین تیره مغاک، دستگیر دل من هم نور تو باشد آر کسی خواهد بود<sup>۳</sup>

دانستن اینکه نام زین الدین نسوی اسعد است، گرهی از مجهولات شخصیت او را برای من باز کرد و دانستم که وی، همان «اسعد نسائی» است که خواجه افضل در خاتمه نسخه فارسی رساله مدارج الکمال از او به نیکی یاد کرده و وی را مشوق خود در برگردان فارسی رساله دانسته است: «از برادران رونده و یاران کوشنده، اسعد نسائی که در همراهی و موافقت و مساعدت با ما قدم راسخ و عزیمت صادق داشت، این نامه تازی را مونس و ندیم جان ساخت و از درون وی پیغام به تمنای خیال چنان رسید که اگر این نامه تازی به پارسی مترجم شدی، نفع تاب فروغش بر قوت نظر زیادت گشتی؛ و اجابت این خواهش، واجب دیدم تا از لغت تازی به الفاظ دری نقل کردم»<sup>۴</sup>. از این اشارت، ارتباط نزدیک اسعد نسائی با خواجه افضل و علت درج دو نامه او در مصتفات افضل کاشانی دانسته می شود. زین الدین اسعد نسوی از یاران معتمد افضل بوده و من احتمال می دهم که این یار خراسانی او، در کاشان می زیسته است. پایگاه علمی زین الدین نسوی تا بدانجا بوده که بزرگان منطقه، پرسش های فلسفی خود را با او در میان می گذاشتند. احتمالاً این پرسش و پاسخ ها، بعد از فقدان استاد او خواجه افضل کاشی رقم خورده و کار دستگیری جویندگان دانش، با او بوده است. القابی همچون «سلطان الحکماء» و «قطب المحققین» گویای شخصیت علمی این حکیم نزد قدامت است. در سفینه شاعران قدیم که در سده نهم هجری گرد آمده و مشتمل بر اشعار کهن پارسی است، گردآورنده بعد از نقل سه رباعی افضل الدین کاشی، یک رباعی از زین الدین نسوی در مرثیه افضل نقل کرده است. متأسفانه از این رباعی فقط بیت اولش در نسخه موجود است:

### زین الدین نسوی گوید در حق افضل کاشی

رفت آنکه جهان را به خرد روشن کرد در سیر و درنگ، نیک و بد روشن کرد<sup>۵</sup>

این رباعی ناقص، پیوند عاطفی و پیوستگی معنوی میان افضل کاشانی و زین نسوی را بهتر نشان می دهد.

همان طور که پیشتر گفتیم، عبدالعزیز کاشانی، در سفینه ادبی خود دو رباعی و یک قطعه به اسم زین نسوی آورده است:

### زین نسوی

۳) دیوان متنبی، دستنویس کتابخانه فاتح، برگ ۲۲۸ پ. این رباعی به افضل کاشی نیز منسوب است (دیوان حکیم افضل الدین کاشانی، ۹۱).

۴) همانجا، ۶۷۱.

۵) سفینه شاعران قدیم، دستنویس ۶۵۱ سنا، ۴۶۷.

ای عمر عزیز داده بر باد ز جهل      وز بی خبری کار اجل داشته سهل  
اسباب دو صد ساله سگالیده ز پیش      نایافته از زمانه یک ساعته مهل

### زین الدین نسایی

برادران صفارا تعارفی ازلی است      که بی وسیلت نام و نشان، نشان بدهند  
فراستی است الهی میان اهل هنر      که داد صدق و حقیقت در آن میان بدهند  
هنروران به قضایای صورت عقلی      بسا که شرح موالات، بی زبان بدهند

### زین نسوی

در جُستن جام جم جهان پیمودم      روزی ننشستم و شبی نغنودم  
ز استاد چو وصف جام جم بشنودم      خود جام جهان نمای جم من بودم<sup>۶</sup>

از رباعیاتی که عزیز کاشانی به نام نسوی آورده، رباعی اول، هم به خواجه افضل منسوب است و هم به حکیم سنایی غزنوی.<sup>۷</sup> رباعی دوم را به نام حکیم عمر خیام آورده اند و احتمال دارد، از او باشد.<sup>۸</sup> همین سه قطعه را اوحدی بلیانی ذیل شرح حال «خواجه زین الدین نسایی» آورده و چون چیزی از احوال گوینده نمی دانسته، در مورد او با عبارات کلی دو سه خط انشانویسی کرده است: «سالك راه آشنایی، زینت شاهد حق نمایی، خواجه زین الدین نسایی. از افراد اصفیای قدما و امجد اذکیای حکماست. به غایت عالی قدر صاحب آل بوده، به مراتب علیّه کمال واصل شده، از مجاز به حقیقت قدم توفیق در نهاده؛ و گزیده و رسیده، عارف واقف است و در زمان از متوسطین بسیار اقدم است».<sup>۹</sup> واله داغستانی که در بسیاری از مواضع تذکراتش از عرفات العاشقین تأثیر پذیرفته، ضمن نقل قطعه سوم (رباعی دوم) بدین عبارت بسنده کرده است: «خواجه زین الدین نسوی، از جام حقیقت سرخوش بوده».<sup>۱۰</sup> از تذکره نویسان متأخر، رضاقلی خان هدایت نیز به نام و شعر او اشارتی داشته است: «زین الدین نسوی قدس سرّه، از محققین و مدققین شهر نسا است و آن از توابع دشت خاوران خراسان است. شیخ زین الدین نسوی از اعظام فضلا و عرفا بوده، این رباعی منسوب به اوست: در جستن جام جم جهان پیمودم...».<sup>۱۱</sup> همان طور که مشخص است، هیچ کدام از این سه مؤلف، و قوفی بر احوال

(۶) روضة الناظر، دستنویس دانشگاه استانبول، ۱۰۷، ۱۱۳، ۳۰۱ ر

(۷) دیوان حکیم افضل الدین کاشانی، ۱۳۴؛ دیوان سنایی غزنوی، ۱۱۵۱. اوحدی بلیانی نیز به این اشتراک توجه داشته است: «این رباعی که مذکور می شود، هم از اوست و به سهو بعضی از حکیم سنایی دانسته اند» (عرفات العاشقین، ۳: ۱۵۳۴).

(۸) رک. رباعیات خیام و خیامانه های پارسی، ۱۹۳

(۹) عرفات العاشقین، ۳: ۱۵۳۴

(۱۰) تذکره ریاض الشعراء، ۲: ۸۹۴

(۱۱) تذکره ریاض العارفین، ۴۰۲

این حکیم نداشته‌اند.

در بیاض نظم و نثر کتابخانه ملی پاریس که بخش عمده آن در ۸۵۲ ق کتابت شده، این رباعی به نام «خواجه زین الدین نسوی ره» درج شده است:

گر زآنکه بر استخوان نمائد رگ و پی

از خانه توفیق منه بیرون پی

گردن منه آر خصم بود رستم زال

منت مکش آر دوست بود حاتم طی<sup>۱۱</sup>

همچنان که منابع را برای یافتن اشعار زین الدین نسوی می‌کاویدم، دوست خوبم احسان آسایش یادآور شد که در جنگ اشعار شماره ۵۳۱۹ کتابخانه ملک، قصیده‌ای بلند از زین الدین نسایی موجود است. این جنگ که از متملکات ملک الشعراء بهار بوده، در قرن دهم هجری کتابت شده و در شناخت شاعران کهن و اشعارشان، منبعی سودمند است. قصیده نسوی، ۹۱ بیت دارد و در انتهای آن، بیتی از افضل کاشانی در تأیید شعر او گنجانده شده است. بنابراین تاریخ سرایش قصیده قبل از فوت حکیم افضل کاشانی است و باید در اواخر سده ششم یا اوایل سده هفتم هجری قمری نگارش یافته باشد. بعد از بررسی دقیق این جنگ، متوجه شدم که کاتب این قصیده را دو بار نوشته است، بار نخست تحت عنوان «ملک الحکماء و الشعراء زین الدین لبنانی» و بار دوم به صورت صحیح. با توجه به اینکه شاعر در ابیات آخر قصیده، به زادگاه خود نساء نیز اشارت دارد: «منشی این معانی شخصی است کز نساء»، می‌شود حدس زد که نسبت لبنانی را کاتب سهواً و بر اثر سبق الذهن به جای نسوی آورده است؛ چرا که شعر ماقبلش از اشعار رفیع الدین لبنانی است. این دو نقل، در برخی جزئیات با هم اختلاف‌هایی دارند. ما متن قصیده را با سنجش هر دو روایت در اینجا می‌آوریم:

#### ملک الحکماء و الشعراء زین الدین نسایی گوید

ای دل! یقین بدان که جهان سربه‌سر بلاست

از خود برون مشو که زمین است پُر عدو

ایمن مشو که شیر عَرین برگذرگه است

شادی مدار چشم که غمگین شوی به دل

از مطرب سپهر، نواها مدار گوش

تو ایمنی به غفلت و شادی به عیش خویش

در گوش جائت هرنفس از مرگ صد نداست

۱۲) بیاض نظم و نثر، دستنویس کتابخانه پاریس، ۲۶۶. رباعی به حکیم عمر خیّام نیز منسوب است (طریخانه، ۳۶).

کای خفته جهالت و مغرور جاه و مال  
 تو چون زمین قرار گرتسی در این مقام  
 مابعد هر صباح در این جایگه مساست  
 خود اختلاف چار عناصر به ترک گیر  
 عمرت به سیر تیزتر از موکب صباست  
 هر لحظه ای ز گردش افلاک محنتی است  
 آخر بنای خانه نه بر هفت گردناست  
 یک دم چو نیستی نفسی در وفای عهد  
 هر ساعتی ز غصه ایام صد عناست  
 بیزار شو به ذات خود از هر چه جز تو است  
 کم گو ازین که دور فلک نیک بی وفاست  
 بحثی بکن ز دانش و ز روح و عقل زانک  
 زیرا که خصم دانش تو جز بخود رجاست  
 کین تیرگی است جمله و آن جملگی صفاست  
 پیوند جان و تن ز چه افتاد؟ باز دان  
 کین تیرگی است جمله و آن جملگی صفاست  
 با روشنیش چشمه خورشید با حباست  
 از جمله مدارج خواجه که پیش عقل  
 هر چند چشم جانم ازین نکته پُر حیاست  
 یک نکته را ز فتح دوم<sup>۱۳</sup> شرح می دهم  
 کز بار منتش ابدان من دوتااست  
 یکتا چو تار باد دلم پیش خاطرش  
 گفتار خوب او چو خرد در خور ثناست  
 فرموده است و کرده اشارت بدین طریق  
 خود گوهری است مُرده و یا مایه بقاست  
 کز تن نخست بار طلب گرچه شد پدید  
 معلوم شد که گوهر او قابل فناست  
 گر مایه بقاست، چرا مُرده می شود  
 چیزی که کون صورتش از نشو و از نماست  
 چون قابل فساد نباشد به عاقبت  
 و آن گونه نطفه را سبب از گوهر غذاست  
 چون نطفه ای است مبدأ او چون نظر کنی  
 چیزی که کون صورتش از نشو و از نماست  
 و آن گونه نطفه را سبب از گوهر غذاست  
 دانی که آن ز جانور و یا نه از گیاست  
 از خاک و آب و آتش و از گوهر هواست  
 از جسم مطلقند بگو کین نظر خطاست  
 از خاک و آب و آتش و از گوهر هواست  
 کوراز چیست مایه و آغازش از چه خاست  
 کوراز چیست مایه و آغازش از چه خاست

(۱۳) در روایت اول: ودم، در روایت دوم: دوام. منظور از فتح دوم، باب دوم رساله مدارج افضل است که در اصل عربی «فتح» و در ترجمه فارسی «گشایش» نامیده شده است.

خود مبدأ خود است، وگرنه چو دیگران  
 اکنون بین که مایه گوهر ز چیست و باز  
 هرگوهری است چیز و نه هرچیز گوهرست  
 ور چیز نیست باخبر از گوهر و عَرَض  
 هم چیز باشد ارچه وجودش باشد درست  
 از چیز مطلق است مرین جمله را وجود  
 آگه ز چیز مطلق هم چیز مطلق است  
 وین چیزها که کرد به گوهر جدا جدا  
 در جمله حالها که بگفتیم یک به یک  
 باطل نشد یگانگی اش در وجود خود  
 در جسم نیز هیچ دویی در نیامده است  
 هر یک یگانه اند ز اعراض همچنین  
 وآن شاخه ها که باز برون شد ز هر یکی  
 چندان که می روی همه اجزا یگانه اند  
 این بوده همچو یوسف در چاه چار طبع  
 بار دگر ز مبدأ این جمله باز دان  
 کثرت بسی است نیست شکی اندر آن وایک  
 یک علت است هر عددی را چو بنگری  
 تو صد هزار یا صد و یا پنج فرض کن  
 یک علت دو آمد و دو علت سه شد  
 او راست مبدئی که بدان مبدأ او بپاست  
 بحثی بکن که خسته دلان را از آن شفاست  
 گر چیز را به مایه گوهر کنی رواست  
 ناچیز چون بگوید کین چیزها مراست  
 بر رغم آنکه گوید جایی جز این خلاست  
 دریاب این لطیفه گرت ذره ای ذکااست  
 بر صدق این سخن چو ببینی هم او گواست  
 جز آنکه او به ذات از این چیزها جداست  
 گوهر به ذات خویش نه افزود و نه بکاست  
 زیرا که با یگانه مطلق بس آشناست  
 جسمت اگرچه جسم گلیم است گر عصاست  
 گر فعل و انفعال و اگر آیین و گر متی است  
 هر نوع را یگانگی از جنس خود عطاست  
 زآن است این که مُبدع این جمله یک خداست  
 بر تخت ملک مصر کنون روز استواست  
 زیرا که این سخن چو خرد خوب و جانفزاست  
 هر جا که کثرت است به هر حال پیشواست  
 و اعداد از آن یک است که بانظم و بانواست  
 آن یک که مبدأ است، همان باز منتهاست  
 بی حصر هم بر این نمط و نظم بر ولاست



یک بی دوهست و نیست دویی یک به هیچ وجه  
ممکن بود که بی سه، دو باشد به ذات خود  
یک در یکی یکی است و صداندر یکی است صد  
در زیر این یکی است ضرورت چو بنگری  
اول فروغ عقل و دوم نفس و گوهر است  
با عقل ممتلی نشد از چیز اولین  
زین پس زمان و هرچه پدید آید از زمان  
این است آن جهان که نمودار دوزخ است  
آن موضعی است این که خداوند بنده شد  
بیناش کور و ناطق او گنگ و الکن است  
عقل آمده ست واله و گوهر به حال مرگ  
از زندگیش مرگ و ز مرگش حیات خاست  
باد صباش همجو سموم است جان شکر  
دشمن بُوند<sup>۱۵</sup> و چنگ به خون تو کرده تیز  
آسوده آن کس است که دل برگرفت از او  
برگیر بی درنگ از این جایگاه دل  
نزدیک عقل نیست تفاوت در این مقام  
چون در نشیب چاه طبیعت بماند جائت  
در قید این حبایل، بی مرگ گفته شد  
آمد به خاک تیره به اندیشه و برفت

بندیش ای سلیم گرت ذره ای دهاست  
لیکن سه بی دونیست و برین گونه مقتضاست  
پس نیست هیچ کثرت آن را که ابتداست  
گر عقل و گوهر است و اگر نفس اگر قواست  
پس جسم مطلق است که آن مایه بلاست  
مابعد او ز چیز که گوید که امتلاست  
در زیر جسم رفت، اگر نشو اگر نماست  
وین است آن مقام که آن آتشین سراسر است  
و آن مشکلی است این که در او پادشاه گداست  
وین کش تو نطق می نهی، آن صدمه صداست  
جسمش به طبع مُرده و جان نیز در وباست  
فهمت چو در نیابد، گویی چه ماجراست  
آب حیاتش آتش و نطق است و بوریاست  
وز هر یکی به هر نفس از گونه ای جفاست  
فارغ بود ز هر دو، اگر فقر اگر غناست  
جایی گزین که جان و روان را از او ثناست  
کز قهقهه است خنده و از گریه های هاست  
امید آن مدار که جایست بر از سماست<sup>۱۶</sup>  
بیچاره این غریب نگر چون سخن سراسر است  
جایی که نفس و جان و روان را از او چراست

(۱۵) در اصل: یزند (روایت اول)، یزید (روایت دوم). متن: تصحیح قیاسی است.

(۱۶) در اصل (هر دو روایت): برتر از سماست. وزن مصراع در این ضبط، مخدوش است.

دل تیره گشت و جان و روانت در آرزو  
غافل شدی ز جمله مبادی این زمان  
چندین هزار صنعت<sup>۱۸</sup> موزون نمود عقل  
بپذیر این حدیث کز او روشن است دل  
گر مبدأ و مبادی خود نیستی بگو  
تو چیستی بگو و چه چیزی که عقل را  
آگاهی از وجود خود و از بقای خود  
جز خود به من نمای که آگه بود ز خود  
آمید آن مدار که روشن شود دلت  
کی روی صدق بیند هرگز روان تو  
سیمرغ شکل، جان گرامیت منزوی است  
آگاه نیست جانت از این نکته های ژرف  
عیب از مزاج توست نه از اصل و گوهر است  
کی بر کلاه چرخ نهی پای جان چو جان  
گر بر جمال خود نظرت افتد دمی  
کی بینی این جهان چو به نزدیک دانشت  
گفتیم بس دراز ز هر گونه ای سخن  
این پُر ز جسم و گوهر و ز نفس و روح و عقل  
جز تو نباشد آنکه خبر می دهد ز تو

کی بینی این که جمله جهان راز تو ضیاست<sup>۱۷</sup>  
این آگهیت از تن و تن نزد من هباست  
در پیش چشم آس کُنان سنگ آسیاست  
بنیوش این سخن که روان را از او جلاست  
کین آگهی ز جمله مبادی چرا تراست؟  
در چشم دوربین ز غبار تو توتیاست  
وز خود به خود هم آگهی، این خود چه کبریاست  
ور نیست آگهیت، پس این عین ابتلاست  
تا در روان روشن تو ذره ای هواست  
تا روی تو همیشه، به تحقیق، در ریاست  
تا باز همت همه در حبس انزواست  
پیشت چو یاسمین و سمن، سیر و گندناست  
گر نی شکر به ذوق تو بی طعم چون کُماست  
در پیش هر خسیس میان بسته چون قباست  
دانی که هر دو عالم از آن مایه کم بهاست  
مُنشی این معانی، شخصی است کز نساست  
این لحظه وقت خاتمت و نوبت دعاست  
جز تو که یازد از تو نکوبی جمال خواست<sup>۱۹</sup>  
لیکن در این مقام گذر بر زبان ماست

(۱۷) این بیت در روایت نخست نیست.

(۱۸) در روایت دوم؛ صورت موزون.

(۱۹) کذا در اصل؟

چیز از تو چیز آمد و ذات از تو ذات شد  
وز توست اینکه بر دو جهان عقل پادشاست  
از روح خویش تازه کنی روح من به لطف  
کان را که نیست روح تو، بی فز و بی بهاست  
باقی کنی روان مرا چون وجود عقل  
ثابت کنی مسیر مرا بر طریق راست  
بیزارم از وجود خود و از بقای تن  
راضی شدم بر آنچه ترا بر سرم قضاست  
هرکس به عقل واهب راهی همی روند  
خود راه بهترین، به قضاهای تو رضاست

### این بیت خواجه افضل الدین کاشی گفته است در آخر این قصیده

هست اندرین قصیده سخن کان فزون تراست | از هرکه در جهان، نه خود از هرکه در نساست<sup>۲۰</sup>

بیت آخر قصیده، آنچنان که از نسخه بر می آید، سروده افضل کاشانی در تأیید قصیده زین الدین نسایی است. نسایی در قصیده خود از آموزه‌ها و اصطلاحات افضل کاشانی در رسایل فلسفی اش مدد گرفته و قصیده او به نوعی، تقریر منظوم اندیشه‌های افضل است. نسایی در بیت پانزدهم قصیده، از «مدارج خواجه» یاد کرده که منظورش رساله مدارج الکمال افضل کاشانی است که به تصریح افضل در خاتمه رساله، ترجمه آن از عربی به فارسی، به تشویق نسایی صورت گرفته است. طبق بیت شانزدهم، قصیده نسائی شرح یک نکته از «فتح» یا گشایش دوم از رساله مدارج افضل است. این باب، کوتاه‌ترین باب رساله مذکور است: «در بیان آنچه بدان جدا شد مردم از جز مردم».<sup>۲۱</sup> بررسی تطبیقی رساله افضل با قصیده نسایی می‌تواند خود موضوع یک تحقیق جداگانه برای مشتاقان این مباحث باشد.

آنچه در این یادداشت عرضه شد، مجموع آن چیزی است که در سفینه‌های کهن به اسم زین الدین اسعد نسایی یافته‌ام. ممکن است در جستجوهای بیشتر، اشعار یا اطلاعات دیگری از این حکیم فراموش شده پیدا شود.

### سخن آخر

- حکیم زین الدین اسعد نسایی، از یاران و نزدیکان حکیم افضل الدین کاشانی بوده است. در مصنفات افضل، به نام او تحت عنوان «اسعد نسایی» و «زین الدین نسوی» اشاره شده است. وی در اواخر قرن ششم و اوایل قرن هفتم می‌زیسته است.
- افضل کاشانی، رساله مدارج الکمال خود را به خواست اسعد نسایی از عربی به فارسی در آورده است.

(۲۰) سفینه اشعار، دستنویس کتابخانه ملک، ۴۱۳-۴۰۹؛ ۵۱۷-۵۲۲.

(۲۱) ر.ک. مصنفات افضل الدین کاشانی، ۲۶-۳۰.

- نسوی، قصیده‌ای مفصل (۹۱ بیت) به زبان فارسی در شرح باب دوم رساله مدارج الکمال افضل تقریر کرده و افضل کاشانی در انتهای قصیده، بی‌تی در تأیید آن سروده است.

- از نسوی، شعری در مرثیه افضل کاشانی باقی مانده که گویای عمق رابطه معنوی و عاطفی این دو نفر است.

- در مصنفات افضل، دو یادداشت کوتاه از زین الدین نسوی در پاسخ سؤال قاضی صفی الدین بیدگلی موجود است. به احتمال زیاد، وی بعد از مرگ افضل، پاسخگوی سؤالات علمی ارادتمندان او بوده است.

- غیر از اشعار مذکور، شش رباعی و یک قطعه سه بی‌تی نیز به نام زین نسوی در سفاین ادبی درج شده است. رباعیات نسوی به سنایی غزنوی، خیام و افضل کاشانی نیز منسوب است.

- سه تن از تذکره‌نویسان، یعنی اوحدی بلیانی، واله داغستانی و رضاقلی هدایت، نام و شعر «زین الدین نسوی» را در آثار خود آورده‌اند، اما چیزی از احوال او نمی‌دانسته‌اند. اشعاری که در عرفات العاشقین آمده، از روضة الناظر عبدالعزیز کاشانی اقتباس شده، و منبع دو تذکره دیگر، عرفات العاشقین اوحدی بوده است. اوحدی بلیانی با توجه به مأخذ خود، نسوی را از متوسطین اقدم (یعنی شاعران قرن ششم یا هفتم هجری قمری) می‌دانسته است.

- اشعار زین الدین نسوی، جنبه حکمی و اخلاقی دارد. بعضی از رباعیات او دارای معانی خیامانه است.

### فهرست منابع

- بیاض نظم و نثر، دستنویس ۳۴۲۳. Arabe کتابخانه ملی پاریس، کتابت حسن شیرازی و عبدالعلی رفاعی، ۸۲۴-۸۵۲ ق، ۴۴۴ برگ
- تذکره ریاض الشعراء، علی قلی واله داغستانی، تصحیح و تحقیق سید محسن ناجی نصرآبادی، تهران، انتشارات اساطیر، ۱۳۸۴، ج ۵
- تذکره ریاض العارفین، رضاقلی خان هدایت، تصحیح ابوالقاسم رادفر و گیتا اشیدری، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۸۵
- تذکره هفت اقلیم، امین احمد رازی، تصحیح سید محمدرضا طاهری «حسرت»، تهران، انتشارات سروش، ۱۳۷۸، ج ۳
- جنگ اشعار، دستنویس شماره ۵۳۱۹ کتابخانه ملک، بدون رقم، سده دهم ق، ۴۸۸ برگ
- روضه الناظر و نزهة الخاطر، عزالدین عبدالعزیز کاشانی، دستنویس شماره ۷۶۶ کتابخانه دانشگاه استانبول، بدون رقم، ۳۰۴ برگ
- دیوان حکیم افضل الدین کاشانی، تصحیح مصطفی فیضی، حسن عاطفی، عباس بهنیا، علی شریف، تهران، زوار، ۱۳۶۳
- دیوان سنایی غزنوی، به تصحیح محمدتقی مدرس رضوی، تهران، کتابخانه ابن سینا، ۱۳۴۱
- دیوان متنبی، دستنویس شماره ۳۸۶۹ کتابخانه فاتح، کتابت احمد بن احمد بن عطا ملقب به جلال ابن دلال بخاری، ۶۶۳ ق، ۲۲۹ برگ
- رباعیات خیام و خیامانه‌های پارسی، سیدعلی میرافضلی، تهران، انتشارات سخن، ۱۳۹۹
- سفینه شاعران قدیم، دستنویس شماره ۶۵۱ کتابخانه مجلس سنا، نستعلیق سده ۹-۱۰ ق، ۲۴۱ برگ
- طربخانه (رباعیات خیام)، یاراحمد بن حسین رشیدی تبریزی، به تصحیح جلال الدین همایی، تهران، نشر هما، چاپ دوم: ۱۳۶۷
- عرفات العاشقین و عرصات العارفین، تقی الدین اوحدی بلبانی، تصحیح سید محسن ناجی نصرآبادی، تهران، انتشارات اساطیر، ۱۳۸۸، ج ۷
- مصنفات افضل الدین کاشانی، به تصحیح مجتبی مینوی، یحیی مهدوی، تهران، انتشارات خوارزمی، چاپ دوم: ۱۳۶۶



دیوان متنبری، دستنویس شماره ۳۸۶۹ کتابخانه  
فاتح، ۶۶۳ ق، برگ ۲۲۸ پ



جنگ اشعار،  
 دستنویس  
 شماره ۵۳۱۹  
 کتابخانه  
 ملک، سده  
 دهم ق،  
 صفحه ۵۱۷



جنگ اشعار،  
دستنویس شماره  
۵۳۱۹ کتابخانه  
ملک، سده دهم  
ق، صفحه ۵۱۸